

تزهائی در مورد بلشویسم*

هلموت واگنر (۱۹۳۴)

برگردان: وحید تقوی

۱. اهمیت بلشویسم

۱. در اقتصاد شوروی و دولت شوروی، بلشویسم برای خود میدان بسته‌ای از عملکرد اجتماعی آفریده است. در بین الملل سوم، وسیله‌ای برای کنترل و نفوذ بر جنبش کارگری در سطوح بین‌المللی سازمان داده است. رهنمودهایش در رابطه با اصول و تاکتیک‌ها در «لنینیسم» تشریح شده است. این سوال مطرح می‌شود که آیا آنطور که استالین می‌گوید، تئوری بلشویسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب اجتماعی است؟ در نتیجه، آیا بلشویسم محور جنبش انقلابی پرولتاریا در مقیاسی جهانی است؟

۲. بلشویسم اولاً با مبارزه‌ی انقلابی پیگیرش علیه جنگ جهانی ۱۹۱۸-۱۹۱۴ و ثانیاً با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه شهرت بین‌المللی‌اش را در جنبش طبقاتی پرولتاریائی کسب کرد. اهمیت تاریخی-جهانی‌اش در این واقعیت نهفته است که تحت رهبری پیگیر لنین، مسائل انقلاب روسیه را تشخیص داد، و بطور همزمان در حزب بلشویک ابزاری ایجاد کرد که توسط آن، مسائل انقلاب عملاً می‌توانستند حل شوند. انطباق بلشویسم با مسائل برخاسته از انقلاب روسیه، توسط ۲۰ سال توسعه‌ی سخت و پیگیر، با کمک بصیرت در رابطه با مسایل پیچیده و بنیادین طبقاتی، تحقق یافت.

۳. پاسخ به این سوال که آیا چنین مهارت موفقیت‌آمیزی در انجام وظایف بلشویسم را سزاوار رهبری، در تئوری، تاکتیک، و سازمان انقلاب بین‌المللی جهانی می‌سازد، مستلزم بررسی بنیادهای اجتماعی و پیش‌زمینه‌ی انقلاب روسیه، از یک سو، و از سوی دیگر، بررسی مسایل انقلاب پرولتری در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری می‌باشد.

۲. پیش‌زمینه‌های انقلاب روسیه

۴. جامعه‌ی روسیه قطعاً متأثر از موقعیت‌اش بین اروپا و آسیا بود. در حالی که در روسیه نیروهای پیشرفته‌تر اقتصادی و نیز موقعیت قویتر بین‌المللی اروپای غربی نابود شده بودند، پیش از پایان قرون وسطی، با اولین سرچشمه‌های توسعه‌ی تجاری کاپیتالیستی، برتری سیاسی حکومت استبدادی شرقی، شالوده‌های دستگاه دولتی مطلقه‌ی امپراتوری روسیه را بوجود آورد. روسیه از اینرو نه تنها از نظر جغرافیائی، که همچنین به لحاظ اقتصادی و سیاسی، با ادغام سیستم‌های متفاوت اجتماعی و سیاسی دو قاره بشیوه‌ی خاص خود، یک موقعیت بینابینی را بین این دو قاره

* «تزهائی در مورد بلشویسم» (برگرفته شده از سایت <http://www.kurasje.org>) یکی از مهمترین آثار کمونیست‌های شورائی در دهه ۱۹۳۰ است که بازتاب مباحث شوراگرایان آلمانی و هلندی در مورد «مساله شوروی» در آن دوره است. این تزه‌ها توسط گروه کمونیست‌های بین‌الملل هلند (GIK) ارائه و در دو نسخه آلمانی و انگلیسی منتشر شد -- نظراتی که سپس با حفظ رویکرد پایه‌ای آن، با تغییراتی، توسعه‌ی بیشتری یافتند. مستقل از برخی لغزش‌های این تزه‌ها که در تناقض با رویکرد عمومی کمونیسم شورائی است، جوهر این رویکرد از جمله شاخص‌های اصلی تحلیلی کمونیسم شورائی در مورد روسیه شوروی به شمار می‌رود. ترجمه‌ی پیش‌رو از روی نسخه‌ی انگلیسی آن انجام گرفته است-م

اشغال کرد.

۵. این موقعیت دوپهلوی بین‌المللی روسیه نه تنها بر گذشته‌ی دورش، بلکه همچنین بر مسایل انقلابش در دو دهه‌ی نخست قرن ۲۰ بطور قاطعی تاثیر گذاشت. سیستم سرمایه‌داری در دوران رونق امپریالیستی دو مرکز رو در روی یکدیگر، اما ذاتاً درهم تنیده را آفرید: (۱) مرکز سرمایه‌داری بسیار توسعه‌یافته‌ی پیشرونده و فعال امپریالیستی در مناطق بشدت صنعتی اروپای غربی و آمریکای شمالی، و (۲) مرکز استعماری غارت امپریالیستی منفعل در مناطق کشاورزی شرق آسیا. از اینرو، تهدید طبقاتی علیه سیستم امپریالیستی از هر دو مرکز بر می‌خیزد: انقلاب بین‌المللی پرولتاریائی محورش را در کشورهای بسیار پیشرفته‌ی سرمایه‌داری اروپا و آمریکا می‌یابد، و انقلاب ملی ارضی محورش را در کشورهای دهقانی آسیای شرقی. در روسیه که در نقطه‌ی تقسیم بین قلمرو نفوذ این دو مرکز امپریالیستی قرار داشت، دو گرایش انقلابی در هم آمیختند.

۶. اقتصاد روسیه تلفیقی بود از تولید دهقانی عقب‌مانده آسیائی و اقتصاد مدرن صنعتی اروپائی. وضعیت رعیتی در اشکال گوناگون برای اکثریت عظیم دهقانان روسیه در عمل برجای ماند. بدین ترتیب، در مراحل اولیه توسعه‌ی محدود کشاورزی سرمایه‌دارانه مانع ایجاد شد. این آغازها صرفاً موجب تجزیه‌ی روستاهای روسیه و فقر توصیف‌ناپذیرشان شدند بدون آنکه وضعیت دهقان زنجیر شده به زمینی که دیگر قادر نبود غذایش را تامین کند را تغییر دهند. کشاورزی روسیه که چهار پنجم جمعیت روسیه و بیش از نیمی از تولید کل را در بر می‌گرفت، تا سال ۱۹۱۷ یک اقتصاد فئودالی آمیخته با عناصر پراکنده‌ی سرمایه‌داری بود. صنعت روسیه توسط رژیم تزاری با کشور پیوند خورده بود - رژیم‌ی که می‌خواست بخصوص در تولید تجهیزات نظامی از کشورهای خارجی مستقل باشد. اما، از آنجا که روسیه فاقد شالوده‌ی یک سیستم بخوبی پیشرفته‌ی صنعتگری و مبادی اولیه جهت ایجاد یک طبقه‌ی «کارگران آزاد» بود، این سرمایه‌داری دولتی با آنکه بعنوان رژیم برای تولید انبوه متولد شد، اما طبقه کارگر مزدبگیر بوجود نیامد. یک سیستم رعیتی سرمایه‌دارانه بود، و تا سال ۱۹۱۷ اثرات قوی این ویژه‌گی را در اشکالی مثل شیوه‌ی پرداخت دستمزد، ساختمان و خوابگاه کارگری، قوانین اجتماعی و غیره حفظ نمود. کارگران روسی از اینرو نه تنها از نظر فنی عقب‌مانده بودند، بلکه همچنین تا حد زیادی بیسواد و بخش وسیعی از آنها مستقیم یا غیرمستقیم وابسته به روستاها بودند. در بسیاری از شاخه‌های صنعتی، نیروی کار عمدتاً از کارگر فصلی دهقانی که ارتباط دائمی با شهر نداشت تشکیل شده بود. خود صنعت روسیه تا سال ۱۹۱۷ یک سیستم تولیدی سرمایه‌داری آمیخته با عناصر پراکنده‌ی فئودالی بود. کشاورزی فئودالی و صنعت سرمایه‌داری بدین ترتیب متقابلاً در عناصر اساسی یکدیگر نفوذ کرده و در سیستمی درهم‌آمیخته شده بودند که نه اصول اقتصاد فئودالی می‌توانست بر آن ناظر باشد، و نه اینکه می‌توانست بنیادهای توسعه‌ی ارگانیکی برای عناصر صنعتی‌اش فراهم کند.

۷. وظیفه‌ی اقتصادی انقلاب روسیه، اولاً، زدودن فئودالیسم ملکی مستور و استثمار تداوم‌یافته‌ی دهقانان بعنوان رعایا از سوی این فئودالیسم، همراه با صنعتی کردن کشاورزی، و قرارداد آن در سطح تولید کالائی مدرن؛ دوماً، ممکن ساختن آفرینش نامقید طبقه‌ای از «کارگران آزاد» واقعی، و رها ساختن پیشرفت صنعتی از تمام زنجیرهای فئودالی‌اش بود. یعنی اساساً وظایف انقلاب بورژوائی.

۸. بر روی این شالوده بود که دولت مطلقه ی تزاریستی برخاسته بود. وجود این دولت منوط به تعادل بین دو طبقه ی دارا بود که هیچکدامشان قادر نبودند که بر دیگری مسلط شود. اگر سرمایه‌داری ستون فقرات آن دولت را فراهم می‌کرد، پشت بند سیاسی اش توسط اشرافیت فئودالی مهیا شده بود. «قانون اساسی»، «حق رای» و سیستم «خودگردانی» نمی‌توانستند عجز تمام طبقات در دولت تزاریستی را بپوشانند. دولتی که تحت شرایط عقب‌ماندگی اقتصادی، روش حکومتی بیار آورد که مخلوطی از حکومت مطلقه اروپائی و حکومت استبدادی شرقی بود.

۹. از نظر سیاسی، وظایف در برابر انقلاب روسیه اینها بودند: نابودی حکومت مطلقه، لغو اشرافیت فئودالی و نیز قدرت روحانیون، و ایجاد ساختاری سیاسی و دستگاهی اداری که از نظر سیاسی اجرای وظایف اقتصادی انقلاب را تضمین کند. وظایف سیاسی انقلاب روسیه، از اینرو، کاملاً منطبق با پیش‌فرض‌هایش، یعنی وظایف انقلاب بورژوائی، بود.

۳. گروه‌بندی‌های طبقاتی انقلاب روسیه

۱۰. بعلت ترکیب اجتماعی ویژه‌ی عناصر فئودالی و سرمایه‌داری، انقلاب روسیه با وظایف بغرنجی نیز روبرو شد. انقلاب روسیه اساساً در ذات خود با انقلاب کلاسیک بورژوازی تفاوت داشت چراکه ساختار اجتماعی خودکامگی روسی در آغاز قرن متفاوت از فرضاً خودکامگی فرانسوی در قرن ۱۷ بود.

۱۱. این تفاوت، که متناظر با شالوده‌های اقتصادی ناهمانند است، روشن‌ترین نماد سیاسی اش را در طرز برخورد طبقات مختلف روسیه در مقابل تزاریسم و انقلاب یافت. تمام این طبقات از زاویه‌ی منافع اقتصادی‌شان اساساً در اپوزیسیون تزاریسم بودند. در پراتیک سیاسی اما، این اپوزیسیون نه فقط در میزان مخالفت‌شان، که همچنین در اهداف و مقاصدشان با یکدیگر متفاوت بودند.

۱۲. اشرافیت فئودالی اساساً تنها برای بسط نفوذش بر دولت استبدادی مبارزه می‌کرد، و آرزو داشت تا برای حفاظت از امتیازاتش آنرا دست‌نخورده نگاهدارد.

۱۳. بورژوازی که از نظر تعداد ضعیف، و از نظر سیاسی وابسته [به رژیم تزاری] و از طریق سوبسیدهای دولتی مستقیماً چسبیده به تزاریسم بود، تغییرات متعددی در جهت‌گیری سیاسی خود بوجود آورد. جنبش دسامبريست* در سال ۱۸۲۵ تنها یورش انقلابی بورژوازی بر دولت مطلقه بود. در زمان جنبش تروریستی ناردونیکي در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰، بورژوازی بمنظور تقویت فشار بر تزاریسم از این جنبش انقلابی بطور منفعل حمایت کرد و همچنین کوشید از جنبش‌های اعتصابی انقلابی نیز تا هنگام مبارزات اکتبر ۱۹۰۵ بعنوان ابزار فشار استفاده کند. هدفش دیگر نه

* جنبش دسامبريست (Decembrist) جنبشی بود متشکل از افسران تزاری در دوران سلطنت الکساندر اول در روسیه که در عقب نشاندن ناپلئون به اروپای غربی شرکت داشتند و با ایده‌های انقلابی بورژوائی به روسیه بازگشتند. آنها خواستار حکومت انتخابی، لغو روابط ارباب-رعیتی، و حتی در مواردی سرنگونی انقلابی حکومت بودند. وقتی که الکساندر اول فوت کرد، چندین گروه مخفی از این افسران در تدارک قیام بودند. یک گروه ۳۰۰۰ نفره از این افسران از سوگند وفاداری به نیکولای برادر و جانشین الکساندر اول سرپیچی کرده و شورشی را سازمان دادند. از آنجا که این رویدادها در ماه دسامبر سال ۱۸۲۵ اتفاق افتاد، این شورشیان دسامبريست نامیده شدند. نیکولای به ساده‌گی بر این شورش فائق آمد و آنهایی که زنده ماندند دستگیر و به سیبری تبعید شدند. -م

سرنگونی، بلکه اصلاح تزاریسم بود. طی دوره‌ی پارلمانی از ۱۹۰۶ تا بهار سال ۱۹۱۷ وارد فاز همکاری با تزاریسم شد. بالاخره بورژوازی روسی برای گریختن از نتایج مبارزات انقلابی توده‌های پرولتاریا و دهقان، در دوره‌ی شورش کورنیلوف که برای بازگرداندن قدرت سابق تزار طراحی شده بود، به تسلیم بی قید و شرط به ارتجاع تزاریستی رسید. این بورژوازی حتی پیش از آنکه وظایف انقلاب خودش به انجام رسیده باشد، ضدانقلاب شد. نخستین مشخصه‌ی طبقاتی انقلاب روسیه، بدین ترتیب، این واقعیت بود که بمثابة یک انقلاب بورژوائی می‌باید نه تنها بدون بورژوازی، بلکه مستقیماً علیه بورژوازی پیش برده می‌شد. از اینرو بود که تغییر بنیادین کل خصلت سیاسی انقلاب پیش آمد.

۱۴. دهقانان در هم‌نوائی با اکثریت عظیم‌شان، آن گروه‌بندی اجتماعی‌ای شدند که حداقل بطور منفعل خصلت انقلاب روسیه را رقم زدند. در حالی که اقشار از نظر تعداد کم‌اهمیت‌تر کاپیتالیستی دهقانان متوسط و بالائی بیانگر یک سیاست لیبرالی و خرده بورژوائی بودند، اکثریت دهقانان بشدت گرسنه و به برده‌گی درآمده‌ی دهقانان کوچک توسط ضرورت‌های بنیادین مجبور شدند تا با خشونت از زمینداران بزرگ خلع ید کنند. دهقانان روسیه، ناتوان از اتخاذ یک سیاست طبقاتی از خود، خود را ناگزیر یافتند تا بدنبال رهبری طبقات دیگر بروند. آنها تا پیش از فوریه ۱۹۱۷، علیرغم شورش‌های پراکنده، در کل پایه‌ای محکم برای تزاریسم بودند. انقلاب سال ۱۹۰۵ در نتیجه‌ی عقب مانده‌گی و بی‌تحركی عظیم‌شان شکست خورد. اما در سال ۱۹۱۷ در پایان بخشیدن به تزاریسم قاطع بودند. تزاریسم آنها را در واحدهای بزرگ جمعی ارتش سازمان داده بود، و در آنجا آنها جریان جنگ را بطور منفعل قطع کردند. در طی پیشرفت بیشتر انقلاب، دهقانان با شورش‌های بدوی ولی غیرقابل مقابله در روستاها، و لذا پایان بخشیدن به املاک بزرگ، شرایط ضروری جهت پیروزی انقلاب بلشویکی را بوجود آوردند. انقلابی که در طول سال‌های جنگ داخلی فقط بدلیل شرکت بیشتر و فعالیت دهقانان قادر بود از خود نگهداری نماید.

۱۵. پرولتاریای روسی برغم عقب ماندگی‌اش، اما بعلت تجربه بیرحمانه‌ی سرکوب مرکب تزاریستی و سرمایه‌داری، از قدرت مبارزاتی بالائی برخوردار بود. این پرولتاریا خود را با سرسختی عظیمی در کنش‌های انقلاب بورژوائی روسیه انداخت، و تیزترین و قابل اعتمادترین وسیله‌ی آن شد. از آنجا که هرکدام از کنش‌هایش در برخورد با تزاریسم انقلابی می‌شد، یک آگاهی طبقاتی بدوی را پروراند. آگاهی‌ای که خود را در مبارزات سال ۱۹۱۷، بخصوص در بدست‌گیری خودانگیخته‌ی کنترل موسسات تولیدی کلیدی، تا قله‌ی سوژکتیو خواست کمونیستی ارتقا داد.

۱۶. قشر روشنفکران خرده بورژوا در انقلاب روسیه نقش متمایزی ایفا نمود. روشنفکران که بطور تحمل ناپذیری به موضوعات مادی و فرهنگی محدود شده بودند، پیشرفت تخصصی‌شان سد شده، و با پیشرفته‌ترین ایده‌های اروپای غربی آموزش دیده بودند، بهترین نیروهاشان در پیشاپیش جنبش انقلابی قرار گرفتند، و با رهبری‌شان بر این جنبش مهر خرده بورژوائی و ژاکوبینی زدند. جنبش سوسیال‌دمکراتیک روسیه، در عنصر رهبری انقلابیون حرفه‌ای‌اش، مقدمتاً یک حزب خرده بورژوازی انقلابی ایجاد کرد.

۱۷. برای حل طبقاتی مسائلی که انقلاب روسیه پیش رو گذاشته بود، ترکیب خاصی از نیروها بوجود آمد. توده‌ی عظیم دهقانی به شالوده‌ی منفعل انقلاب قالب داد؛ توده‌های پرولتری که از نظر تعدادی ضعیف‌تر بوده اما از نظر

انقلابی گری قویتر، بیانگر ابزار مبارزاتی انقلاب شدند؛ و عنصر کوچک روشنفکران انقلابی بمثابه مغز متفکر انقلاب ارتقا یافت.

۱۸. این مثلث طبقاتی تحولی ضروری برای جامعه‌ی تزاریستی بود؛ جامعه‌ای که بر آن از نظر سیاسی دولت مستقل و استبدادی مبتنی بر طبقات مالک محروم شده از حقوق مدنی، اشرافیت فئودالی و بورژوازی حاکم بودند. مسائل ویژه‌ی دخیل در تکمیل انقلاب بورژوائی بدون بورژوازی و علیه آن، از ضرورت سرنگونی تزاریسم، و بسیج شدن پرولتاریا و دهقانان برای منافع خودشان، و بدان وسیله، نابودی نه فقط تزاریسم بلکه نابودی اشکال موجود استعمار فئودالی و کاپیتالیستی، منشا گرفت. به لحاظ کمیتی، دهقانان قادر بودند مساله را خود به تنهایی حل کنند، اما از نظر سیاسی در چنین موقعیتی نبودند چون قادر به عملی ساختن منافع طبقاتی‌شان نبودند مگر آنکه خود را تابع رهبری عناصر طبقات دیگری کنند که با اقدامات معینی تعیین می کردند تا چه میزانی منافع طبقاتی دهقانان باید به پیش برده شود. کارگران روسیه در ۱۹۱۷، نطفه‌های سیاست طبقاتی مستقل کمونیستی را گسترش دادند، اما فاقد پیش زمینه‌های اجتماعی جهت پیرویشان بودند. پیروزی‌ای که بمثابه پیروزی پرولتاریا، می باید پیروزی بر دهقانان نیز می بود. این برای پرولتاریای روسیه، که مجموعاً با اقشار گوناگونش بیش از ۱۰ میلیون نمی شدند، غیرممکن بود. از این قرار، آنها --همانند دهقانان-- می باید خود را تابع رهبری گروهی از روشنفکرانی می کردند که پیوند ارگانیکی با منافعشان نداشتند.

۱۹. ایجاد رهبری سازمان یافته‌ی انقلاب روسیه و بسط تاکتیک مناسب، هنر بلشویک‌ها است. آنها وظیفه‌ی ظاهراً غیرممکن ایجاد ائتلاف بین توده‌های دهقانی که برای مالکیت خصوصی می جنگیدند و توده‌های پرولتری که برای کمونیسم می جنگیدند را به اجرا گذاردند. لذا انجام انقلاب تحت آن شرایط مشکل را ممکن ساختند، و با درهم تنیدن این ترکیب متضاد کارگری-دهقانی با بندهای آهنین دیکتاتوری حزبی‌شان موفقیت آنرا تضمین کردند. بلشویک‌ها حزب رهبری قشر روشنفکر خرده بورژوازی انقلابی روسیه هستند. آنها موفق به انجام وظیفه‌ی تاریخی انقلاب شدند، یعنی پیوند تاریخی بورژوا - انقلابی دهقانان در ترکیب با طبقه کارگر انقلابی.

۴. جوهر بلشویسم

۲۰. بلشویسم تمام خصایص بنیادین سیاست انقلابی بورژوائی را دارا است. خصایصی که با فراست (برگرفته از مارکسیسم) در مورد قوانین حرکت طبقات اجتماعی تقویت شده بود. عبارت لنین «سوسیال دمکرات انقلابی، ژاکوبین در پیوند با توده‌ها است»، بیش از یک قیاس خارجی است. این عبارت بیشتر بیانی از قرابت درونی سیاسی-اسلویی با جنبش خرده بورژوازی انقلابی انقلاب فرانسه است.

۲۱. اصل اساسی سیاست بلشویکی --یعنی تسخیر قدرت و به اجرا گذاردن آن توسط سازمان-- ژاکوبینی است. خط رهنمون چشم انداز شگرف سیاسی و تحقق اش از طریق تاکتیک سازمان بلشویکی که برای قدرت می جنگد، ژاکوبینی است: بسیج تمام ابزار مناسب و نیروهای جامعه برای سرنگونی حریف مستبد، توأم با بکارگیری تمام روش‌هایی که نوید پیروزی می دهند، زیگزگ زدن‌ها و سازش با هر نیروی اجتماعی‌ای که امکان استفاده دارد --حتی اگر برای کوتاه ترین مدت زمانی و کم اهمیت ترین جنبه‌ی مبارزه باشد. بالاخره، اساس ایده‌ی سازمان بلشویکی، ژاکوبینی

است: ایجاد سازمانی سخت و انقلابیون حرفه‌ای‌ای که ابزاری مطیع در دست رهبری قدرقدرت می‌باشند.

۲۲. به لحاظ تئوریک، بلشویسم به هیچ وجه یک ساختار فکری از خودش توسعه نداده است که بتوان بعنوان سیستمی کامل بدان توجه نمود. بیشتر گزینش روش مارکسیستی-نگریستن به طبقات و انطباق آن با موقعیت انقلابی روسیه بود؛ یعنی، اساساً مضمونش را تغییر داد درحالی‌که عبارات کلی‌اش را حفظ کرد.

۲۳. تنها دستاورد ایدئولوژیک بلشویسم، مرتبط ساختن تئوری سیاسی خودش بمتابه یک کل با ماتریالیسم فلسفی است. بعنوان یک سردمدار انقلاب بورژوائی به ایدئولوژی رادیکال فلسفی انقلاب بورژوائی سقوط می‌کند، و آنرا به اصول خشک عقیدتی خودش از جامعه‌ی بشری می‌سازد. این پایبندی به ماتریالیسم فلسفی با لغزش مداوم به ایدئالیسم فلسفی همراه است که پراتیک سیاسی را در تحلیل نهائی افاضه عمل رهبران می‌بیند. (خیانت فرمیسم، بت سازی و پرستش لنین و استالین)

۲۴. سازمان بلشویسم از محافل سوسیال‌دمکراتیک روشنفکران انقلابی برخاست، و از طریق مبارزات فراکسیون، انشعابات، و شکست‌ها به سازمان رهبران با مناصب اصلی در دست روشنفکران خرده بورژوا، تحول یافت. رشد بیشترش، که توسط وضعیت غیرقانونی مستمر مطلوب شده بود، آنرا بعنوان سازمانی سیاسی با کاراکتر نظامی مبتنی بر انقلابیون حرفه‌ای مستقر کرد. فقط از طریق چنین ابزار خشک رهبری بود که تاکتیک بلشویکی توانست به پیش برده شود، و وظیفه‌ی تاریخی روشنفکران انقلابی روسیه به انجام برسد.

۲۵. تاکتیک بلشویکی، که در خدمت جستار برای تصرف قدرت از طریق سازمان بود -- بخصوص تا اکتبر ۱۹۱۷ - انسجام درونی قدرتمندی را آشکار ساخت. نوسانات مستمر بیرونی این تاکتیک، اساساً فقط انطباق موقت خود با شرایط تغییر یافته و روابط قدرتی تغییر یافته بین طبقات بود. در مطابقت با اصل تبعیت مطلق توده‌ها نسبت به اهداف، و بدون هیچ توجهی به تاثیر ایدئولوژیک بر طبقاتی که رهبری می‌کرد، این تاکتیک حتی در رابطه با مسائل ظاهراً اساسی کاملاً پیاده شد. وظیفه‌ی کارکنان حزبی بود که این مانورها را برای «توده‌ها» قابل فهم کنند. از سوی دیگر، از هر ایدئولوژی محرکی بین توده‌ها، حتی هنگامی که از بنیان در تضاد با برنامه‌ی حزبی بود، استفاده شد. این کار می‌توانست انجام شود، چون موضوع صرفاً جلب بی قید و شرط توده‌ها بسوی سیاست‌هایش بود. این امر می‌باید انجام می‌گرفت، زیرا این توده‌ها، کارگران و دهقانان، منافع متضادی داشتند و از آگاهی کاملاً متفاوتی برخوردار بودند. اما دقیقاً به همین علت روش تاکتیکی بلشویسم ارتباطش را با سیاست بورژوائی-انقلابی آشکار می‌سازد؛ در واقع شیوه‌ی آن سیاست است که بلشویسم عملی می‌کند.

۵. مدیران سیاست بلشویسم

۲۶. هدف آغازین بلشویسم سرنگونی سیستم تزاری بود که بمتابه یورش بر استبداد، خصلت بورژوا-انقلابی داشت. مبارزه در راستای خطوط تاکتیکی در چارچوب سوسیال‌دمکراسی روسیه تابع این هدف بود. در این مبارزه بود که بلشویسم متدها و شعارهایش را توسعه داد.

۲۷. این وظیفه‌ی تاریخی بلشویسم بود که بوسیله‌ی تاکتیک رهبری‌اش قیام پرولتاریا و دهقانان را که در سطوح اجتماعی کاملاً متفاوتی بودند، با هدف کنش مشترک علیه دولت فئودالی، به یکدیگر جوش دهد. بلشویسم می‌باید

قیام دهقانی (کنش انقلاب بورژوائی در آغاز توسعه‌ی جامعه‌ی بورژوائی) را با قیام پرولتاریائی (کنش انقلاب پرولتاریائی در پایان توسعه‌ی جامعه‌ی بورژوائی) در یک کنش متحد ترکیب می‌کرد. بلشویسم فقط بدلیل این واقعیت توانست این امر را متحقق سازد که یک استراتژی همه گیر پروراند که در آن از متفاوت‌ترین تحرکات و گرایشات طبقاتی بهره‌برداری می‌شد.

۲۸. این استراتژیِ سودجویی، با میل به بزرگ کردنِ کوچکترین انشقاق و شکاف در کمپ حریف آغاز می‌شود. از اینرو، لنین زمانی از مالکین لیبرال بعنوان «متحدین فردای ما» سخن می‌گفت، درحالیکه در زمانی دیگر از کشیشان حمایت می‌کرد که بعلت بی‌توجهی حکومت نسبت به وضعیت مادی‌شان، مخالف حکومت شده بودند. او همچنین حاضر بود از فرقه‌های مذهبی که از سوی حکومت تزاری مورد آزار قرار گرفته بودند حمایت کند.

۲۹. روشنی تاکتیک لنین اما خود را در این واقعیت نیز آشکار می‌سازد که، بخصوص در نتیجه‌ی تجارب ۱۹۰۵، او مسالهی «متحدین انقلاب» را در مسیر درستی مطرح کرد، بدین معنا که او شدیدتر از پیش علیه تمام سازش‌ها با گروه‌های سرمایه‌دار مسلط مخالفت نمود و سیاست «متحدین» و سیاست سازش‌ها را محدود به خرده بورژوازی و عناصر دهقانی کوچک کرد، یعنی آن عناصری که تاریخاً می‌توانستند به تنهایی برای انقلاب بورژوائی در روسیه بسیج شوند.

۳۰. پایه‌ی دو طبقه‌ی سیاست بلشویکی وسیعاً در شعار تاکتیکی «دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان» بیان شده است. این شعار که در سال ۱۹۰۵ خط راهنمای عمومی سیاست بلشویکی را ساخت و هنوز با خود ایده‌ی موهوم نوعی پارلمانتاریسم بدون بورژوازی را حمل می‌کرد، بعداً با شعار «اتحاد طبقاتی بین کارگران و دهقانان» تعویض شد. در پس این فرمول چیزی نبود جز ضرورت به حرکت درآوردن هر دوی این طبقات برای سیاست بلشویکی کسب قدرت.

۳۱. شعارهای مزبور که تحت آن این دو طبقه‌ی تعیین‌کننده در انقلاب روسیه می‌باید بطور بیرحمانه از بسیج حول منافع متضاد اقتصادی خود بازنگهداشته می‌شدند، صرفاً بمنظور استفاده از نیروی این دو طبقه تنظیم شده بودند. بلشویک‌ها بسیار زود، یعنی در سال ۱۹۰۵ یا همان حوالی، شعار «مصادره‌ی رادیکال زمین‌ها توسط دهقانان» را برای بسیج دهقانان ابداع کردند. این شعار می‌توانست از منظر دهقانان بعنوان دعوتی به تقسیم زمین‌های بزرگ بین دهقانان کوچک تلقی شود. وقتی که منشویک‌ها مضمون ارتجاعی شعارهای ارضی بلشویکی را نشان دادند، لنین به آنها گفت که بلشویک‌ها اصلاً تصمیم نگرفته‌اند که با زمین‌های مصادره‌ای چه باید کرد. هنگامی که چنین وضعیتی پیش بیاید، تنظیم این مساله بعهدہ‌ی سیاست سوسیال‌دمکراتیک خواهد بود. در نتیجه خواست مصادره‌ی زمین‌های بزرگ از سوی دهقانان خصلتی دمکراتیک دارد، اما با دهقانان در نکته‌ی اصلی منافع‌شان برخورد می‌کند. بطور مشابه، بلشویک‌ها شعارهای دیگری را پخش می‌کردند مثل شعار شوراها در بین کارگران. مصمم بودن بلشویک‌ها برای تعیین تاکتیک‌شان صرفاً موفقیت‌گذرای شعاری بود که اصلاً بعنوان تعهد به اصول از سوی حزب در رابطه با توده‌ها تلقی نمی‌شد، بلکه بمتابه ابزاری سیاسی شناخته می‌شد که مضمون نهائی‌اش تصرف قدرت توسط حزب است.

۳۲. در دوره‌ی ۱۴-۱۹۰۴ بلشویسم با ترکیب فعالیت قانونی و غیرقانونی، تاکتیک «پارلمانتاریسم انقلابی» را برپا داشت. این تاکتیک با وضعیت انقلاب بورژوائی در روسیه سازگار بود. با کمک این تاکتیک، بلشویسم موفق به

پیوند زدن نبرد روزمره‌ی پارتیزانی بین کارگران و تزاریسیم، و نیز بین دهقانان و تزاریسیم، به مسیر عظیم تدارک انقلاب بورژوائی تحت شرایط روسیه شد. بخصوص، هر گامی که از سوی سوسیال‌دمکراسی روسی در فعالیت پارلمانی برداشته می‌شد، در نتیجه‌ی سیاست دیکتاتوری تزاریستی، خصلت انقلاب بورژوائی داشت. بلشویسم در تاکتیک‌اش برای بسیج دو طبقه‌ی سرنوشت‌ساز انقلاب روسیه در وضعیت تغییریافته‌ی بین انقلاب ۱۹۰۵ و جنگ جهانی، این هدف را بیشتر دنبال کرد، و مجلس دوما به منزله تریبونی برای تبلیغاتش بین کارگران و دهقانان مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

۶. بلشویسم و طبقه کارگر

۳۳. بلشویسم، با کمک پرولتاریا بمثابه ابزاری فعال و مبارز، مساله‌ی تاریخی انقلاب بورژوائی در روسیه‌ی فئودالی- سرمایه‌داری را حل کرد. تئوری انقلابی طبقه کارگر را نیز مقتضی دید، و آنرا برای تناسب با اهداف خودش تغییر داد. «مارکسیسم-لنینیسم» مارکسیسم نیست، بلکه مجموعه‌ای از ترمینولوژی‌های مارکسیستی تعدیل و انطباق یافته با نیازهای انقلاب بورژوائی در روسیه با مضمون اجتماعی انقلاب روسیه است. این تئوری در دست بلشویک‌ها، علیرغم اینکه ابزاری است برای درک ساختار طبقاتی و گرایش‌های روسیه، همچنین وسیله‌ای است جهت پوشاندن مضمون واقعی انقلاب بلشویکی. در پس عبارات و شعارهای مارکسیستی، مضمون یک انقلاب بورژوائی نهفته است که باید تحت رهبری روشنفکران خرده بورژوائی انقلابی، و تهاجم متحدانه‌ی پرولتاریا با جهت‌گیری سوسیالیستی و نیز دهقانان وابسته به مالکیت خصوصی، علیه استبداد تزاریستی و اشرافیت زمیندار و بورژوازی به سرانجام می‌رسید.

۳۴. ادعای رهبری بی چون و چرای روشنفکران ژاکوبینی، خرده بورژوائی و انقلابی، در پس درک بلشویکی از نقش حزب در طبقه کارگر نهفته است. روشنفکر خرده بورژوا فقط به شرط جذب و استفاده از نیروهای پرولتری می‌توانست سازمانش را به سلاحی انقلابی و فعال بسط دهد. از اینرو، حزب ژاکوبینی‌اش را پرولتری خطاب کرد. تبعیت طبقه کارگر مبارز از رهبری خرده بورژوائی، برای بلشویسم، با تئوری «پیشرو» پرولتاریا، توجیه شد -- تئوری‌ای که بلشویسم آنرا در عمل به این اصل که حزب تجسم طبقه است بسط داد. یعنی حزب، نه وسیله‌ای برای طبقه کارگر، بلکه طبقه کارگر وسیله‌ای برای حزب است.

۳۵. ضرورت قرارداد سیاست بلشویکی بر مبنای دو طبقه‌ی مادون در جامعه روسیه، توسط بلشویسم به فرمول «ائتلاف طبقاتی بین پرولتاریا و دهقانان» ترجمه شد، ائتلافی که منافع منطقی متضاد طبقاتی را آگاهانه یک کاسه می‌کند.

۳۶. خواست رهبری بی چون و چرای دهقانان، از سوی بلشویسم با فرمول «برتری پرولتاریا در انقلاب» پوشیده شد. از آنجا که پرولتاریا به نوبه‌ی خود تحت سیطره‌ی حزب بلشویک است، «برتری پرولتاریا» به معنای برتری حزب بلشویک و دعوایش دال بر حکومت بر هر دو طبقه است.

۳۷. ادعای بلشویکی تصرف قدرت با حمایت از هر دو طبقه، عالی‌ترین بیانش را در درک بلشویکی از «دیکتاتوری پرولتاریا» می‌یابد. در پیوند با درک حزب به منزله سازمان رهبری مطلق طبقه، فرمول دیکتاتوری پرولتاریا طبیعتاً به معنای سلطه سازمان ژاکوبینی-بلشویکی است. علاوه بر این، محتوای طبقاتی‌اش کاملاً به تعریف بلشویکی

دیکتاتوری پرولتاریا بمثابه «ائتلاف طبقاتی بین پرولتاریا و دهقانان تحت تفوق پرولتاریا» (استالین و برنامه‌ی کمیتنر) تنزل یافته است. از اینرو اصل مارکسیستی دیکتاتوری طبقه کارگر، از سوی بلشویسم به سلطه بر دو طبقه‌ی مخالف توسط حزب ژاکوبینی، قلب شده است.

۳۸. خصلت بورژوائی انقلاب بلشویکی توسط خود بلشویک‌ها در شعار اصلاح شده‌شان «انقلاب مردمی»، یعنی مبارزه‌ی مشترک طبقات مختلف در یک انقلاب، تصریح شده است. این شعار نمونه بارز هر انقلاب بورژوائی‌ای است که در پس رهبری بورژوائی، توده‌های خرده بورژوای دهقانی و پرولتاریا را به کنش برای اهداف طبقاتی خودش می‌کشاند.

۳۹. از زاویه‌ی مبارزه‌ی سازمانی برای [کسب] قدرت بر فراز طبقات انقلابی، هر موضع دمکراتیک بلشویسم یک حرکت تاکتیکی صرف شطرنجی می‌شود. این بخصوص در مساله‌ی دمکراسی کارگری در شوراها به اثبات رسید. شعار لنینیستی ماه مارس ۱۹۱۷ «تمام قدرت بدست شوراها»، با «شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان» (یعنی مجدداً دهقانان) حامل نمادین جنبه‌ی دو طبقه‌ی انقلاب روسیه بود. از این گذشته، این شعار یک تاکتیک صرف بود. از آنجا که به نظر می‌رسید این شعار انتقال «مسالمت‌آمیز» کنترل از ائتلاف منشویکی-سوسیال رولوسیونری به بلشویک‌ها را بوسیله افزایش نفوذشان در شوراها تضمین می‌کند، توسط لنین پیشنهاد شد. پس از تظاهرات ماه ژوئیه*، یعنی هنگامی که نفوذ بلشویک‌ها بر شوراها افت کرد، لنین موقتاً از شعار شوراها دست کشید و خواستار سامان دادن به شعارهای دیگری برای احیای حزب بلشویک شد. فقط هنگامی که در نتیجه‌ی کودتای کورنیلف نفوذ بلشویک‌ها در شوراها شدیداً افزایش یافت، حزب لنین مجدداً شعار شوراها را علم کرد. از آنجا که بلشویک‌ها شوراها را بجای ارگان‌های خود-حکومتی طبقه کارگر بمثابه ارگان‌های قیام تلقی می‌کردند، بخوبی روشن کردند که شوراها برای آنها فقط یک وسیله بود که به کمک آن حزبشان می‌توانست به قدرت برسد. این نکته در عملکرد عمومی‌شان نشان داده شد: نه تنها با سازماندهی دولت شوروی پس از کسب قدرت، بلکه همچنین بویژه مخصوص سرکوب خونین قیام کرونشات. خواست‌های دهقانی-کاپیتالیستی این قیام با نپ اعطا شد؛ خواست‌های پرولتری-دمکراتیک قیام اما در خون طبقه کارگر غرق شد.

۴۰. مبارزه بر سر مضمون شوراهای روسی، بسیار زود یعنی در سال ۱۹۲۰، منجر به شکل‌گیری یک جریان راستین کمونیستی، هرچند هنوز ضعیف، در حزب شد. اپوزیسیون کارگری (یوتیانیکوف Utyanikov) بیانگر ایده‌ی تحقق دمکراسی شورائی برای طبقه کارگر بود. این اپوزیسیون مانند تمام اپوزیسیون‌های جدی دیگر از این جنس، بعداً با حبس، تبعید و اعدام ریشه کن شد، اما پلاتفرماش بعنوان نقطه آغاز تاریخی یک جنبش مستقل پرولتری-کمونیستی علیه رژیم بلشویکی باقی ماند.

* اشاره به یکی از بزرگترین تظاهرات‌های خودانگیخته علیه دولت موقت است. در ۴ ژوئیه‌ی ۱۹۱۷ نیم میلیون کارگر، سرباز و ملوان دست به تظاهرات زده و خواستار سرنگونی حکومت بورژوائی شدند. این درحالی بود که بلشویک‌ها هنوز از این حکومت حمایت کرده و سرنگونی آنرا زودرس می‌دانستند. علیرغم اینکه در این تظاهرات، تظاهرکنندگان حتی شعارهای ضدبلشویکی سر دادند و نشریات بلشویکی را بخاطر حمایت‌شان از حکومت موقت پاره کردند، معهدا پس از تظاهرات حکومت یکی از مسببین آن تظاهرات را این حزب دانست و دست به اقدامات سرکوبگرانه علیه حزب بلشویک زد. م

۴۱. موضع بلشویک‌ها در قبال مسأله‌ی اتحادیه‌های کارگری به طریق اولی از زاویه‌ی کنترل و رهبری بر کارگران توسط حزب تعیین شد. بلشویک‌ها در روسیه پس از تسخیر قدرت، توسط حکومتی کردن و میلیتاریزه کردن اتحادیه‌های کارگری و تحمیل این خصلت بر آنها، خصلت کارگری اتحادیه‌های کارگری را کاملاً از آنها گرفتند. در کشورهای دیگر، نتیجه‌ی نهائی سیاست بلشویکی محافظت از سازمان‌های رفرمیست و بوروکراتیک اتحادیه‌های کارگری بوده است. و بجای کردن از چنین سازمان‌هایی، بلشویک‌ها از «استیلا» بر دستگاه این سازمان‌ها دفاع کردند. آنها مخالفین سرسخت ایده‌ی سازمان‌های انقلابی صنعتی بودند زیرا این سازمان‌ها دمکراسی دمکراتیک را در خود داشتند. بلشویک‌ها برای احیا یا غلبه بر سازمان‌های مبارزه کردند که توسط بوروکراسی تمرکز یافته کنترل می‌شدند، و می‌خواستند از پست‌های فرماندهی خودشان بر آنها سیطره داشته باشند.

۴۲. بلشویسم بعنوان جنبش رهبری دیکتاتوری ژاکوبینی، در تمام فازهایش پیگیرانه با ایده‌ی خودگردانی طبقه کارگر جنگید، و خواستار تبعیت پرولتاریا از سازمان بوروکراتیزه شد. در بحثی که پیش از جنگ در مورد مسأله‌ی سازمان در بین‌الملل دوم در گرفت، لنین یک مخالف خشن و کینه‌توز در مقابل روزا لوکزامبورگ بود و صراحتاً با تکیه بر کائوتسکی میانه‌رو (که در طی و پس از جنگ به روشنی سیاست «خیانت» طبقاتی‌اش را آشکار ساخت) از خودش حمایت کرد. بلشویسم حتی در آن زمان (همانطور که مداوماً از آن زمان به بعد) ثابت کرد که نه تنها هیچ درکی از مسأله‌ی توسعه‌ی آگاهی و سازمان‌های طبقاتی پرولتاریا ندارد، بلکه با هر وسیله‌ای، با تمام تلاش‌های عملی و تئوریک جهت توسعه‌ی سازمان‌های طبقاتی واقعی و سیاست‌های طبقاتی مبارزه هم می‌کند.

۷. انقلاب بلشویکی

۴۳. بلشویسم، انقلاب فوری را انقلاب بورژوائی و اکتبر را انقلاب پرولتری خواند تا بتواند رژیم‌اش را بعنوان حکومت طبقاتی پرولتری و سیاست‌های اقتصادی‌اش را بعنوان سوسیالیسم قالب کند. پوچی این تقسیم انقلاب در ۱۹۱۷ صرفاً با در نظر گرفتن این واقعیت روشن می‌شود که در آنصورت آیا توسعه‌ی هفت ماهه برای ایجاد پیش شرط‌های اقتصادی و اجتماعی یک انقلاب پرولتری در کشوری که تازه وارد فرآیند انقلاب بورژوائی‌اش شده بود کافی بود؟ یعنی به سادگی پرسش از یک فاز اجتماعی توسعه که حداقل نیازمند ده‌ها سال زمان است. در واقع انقلاب ۱۹۱۷ یک فرآیند دگرگونی کاملاً واحد است، که با فروپاشی تزاریسیم آغاز می‌شود و با پیروزی قیام مسلحانه‌ی بلشویک‌ها در ۷ نوامبر به نقطه اوج خود می‌رسد. این فرآیند دگرگونی قهرآمیز، فرآیند انقلاب بورژوائی روسیه تحت شرایط ویژه‌ای است که تاریخاً در روسیه ایجاد شده بود.

۴۴. در این فرآیند، حزب انقلابیون روشنفکر ژاکوبینی بر روی دو موج از قیام توده‌ای دهقانی و پرولتری به قدرت رسید، و بجای حکومت مثلی متلاشی شده‌ی تزاریسیم، اشرافیت، بورژوازی، تثلیث نوین حکومتی بلشویسم، دهقانان و طبقه کارگر را ایجاد کرد. درست همانطور که دستگاه دولتی تزاریسیم مستقلاً بر دو طبقه‌ی مالک حکومت می‌کرد، دستگاه دولتی نوین بلشویکی نیز شروع کرد به اینکه خود را از پایه‌ی دوگانه‌ی طبقاتی‌اش مستقل کند. روسیه از استبداد تزاریستی به استبداد بلشویکی گام گذاشت.

۴۵. در طی دوران انقلاب، سیاست بلشویکی با در بر گرفتن و تسلط بر نیروهای طبقاتی در انقلاب به نقطه‌ی اوج

خود رسید. نقطه اوج تاکتیک‌های انقلابی‌شان تدارک و عملی ساختن قیام مسلحانه بود. مساله‌ی قیام قهرآمیز برای بلشویک‌ها مساله‌ی یک اقدام نظامی نقشه‌مند، کاملاً برنامه‌ریزی شده، و دقیق بود که در راسش و نیز نیروی محرکه اش حزب بلشویک و تشکیلات‌های نظامی‌اش قرار داشت. درک، تدارک، و بعمل درآوردن قیام مسلحانه توسط بلشویک‌ها با خود مهر آشکار توطئه‌ی ژاکوینی را حمل می‌کند، (در انقلاب روسیه، مجدداً، یعنی تنها سیاست ممکن) یعنی، قیام تحت شرایط خاص پیشبرد انقلاب بورژوائی علیه بورژوازی.

۴۶ خصلت درونی انقلاب بلشویکی، بعنوان انقلابی بورژوائی، خود را در شعارهای اقتصادی‌اش آشکار می‌سازد. از نظر توده‌های دهقانی، بلشویک‌ها از خلع ید خشونت‌آمیز زمینداری بزرگ توسط کنش‌های خودانگیخته‌ی دهقانان کوچک مشتاق زمین نمایندگی می‌کردند. آنها با پراتیک و شعارهای روستائی‌شان (صلح و زمین)، منافع دهقانانی که برای حفظ تملک کوچک خصوصی‌شان و لذا خطوط کاپیتالیستی مبارزه می‌کردند را کاملاً ابراز می‌کردند؛ از اینرو، در مورد مساله‌ی کشاورزی قهرمانان سفت و سخت سرمایه‌داری کوچک بودند، و نه منافع پرولتری-سوسیالیستی علیه زمینداری خصوصی فئودالی و سرمایه‌داری.

۴۷. از نظر [منافع] کارگری نیز خواسته‌های اقتصادی انقلاب بلشویکی از مضمون سوسیالیستی تهی بود. لنین چندین بار با تندب‌ صریحی نقد منشویکی مبنی بر اینکه بلشویسم نماینده‌ی یک مشی اتوپیائی از سوسیالیزه کردن تولید در کشوری است که هنوز برای اینکار بالغ نیست را رد کرد. بلشویک‌ها اعلام کردند که انقلاب اصلاً مساله‌ی سوسیالیزاسیون تولید نیست بلکه کنترل تولید توسط کارگران است. شعار کنترل تولید بمثابة نیروی محرکه‌ای برای سازمان تکنیکی و اقتصادی تولید به تلاش جهت ابقاء سرمایه‌داری کمک کرد، اما آنرا از خصلت [خصوصی] استثماری‌اش محروم ساخت. سیرت بورژوائی انقلاب بلشویکی و خود-تحدیدی بلشویکی به این خصلت بورژوائی اقتصاد، همانطور که با تحکیم پیامدهای سرنگونی سال ۱۹۱۷ مواجه شد، نمی‌توانست روشتر از این شعار کنترل تولید نشان داده شود.

۴۸. نیروی اصلی حمله‌ی کارگری، از یک سو، و سابوتاژ کارفرماهای خلع شده از سوی دیگر، در این اثنا سیاست صنعتی بلشویکی را بیشتر بسوی بدست گرفتن زمام امور بنگاه‌های اقتصادی توسط بوروکراسی حکومت جدید سوق داد. اقتصاد دولتی که در ابتدا در طی دوره‌ی کمونیسم جنگی، تقریباً از فوق-سازماندهی (گلاوکیسم (Glavkism)*) خفه شده بود، از سوی لنین بعنوان سرمایه‌داری دولتی معرفی شد. نامگذاری اقتصاد دولتی بلشویکی بعنوان سوسیالیستی محصولی از دوران استالینیستی است.

۴۹. خود لنین اما، بجز اداره‌ی بوروکراتیک اقتصاد دولتی درک بنیادینی از سوسیالیزاسیون تولید نداشت. برای او،

* Glavk (pl. glavki) Main Economic Administration (در جمع گلاوک) مخفف اداره‌ی اصلی اقتصادی است که ارگان مادون شورای عالی اقتصاد و سنکا (Vesenka) بود. و سنکا موظف بود تا مقامات و فعالیت اقتصادی را چه در سطح مرکزی و چه منطقه‌ای کنترل و هدایت کند. این ارگان تحت کنترل «شورای کمیسارهای خلق»، و این «شورا» نیز خود متشکل از بلشویک‌ها بود. در سال ۱۹۱۹ به تعداد ۹۰ سازمان کنترل گلاوکی در سراسر روسیه وجود داشت که در راس این سازمان‌ها مدیران سابق صنایع از طریق بلشویک‌ها منصوب شده بودند. این ارگانی بود که مستقیماً با کمیته‌های کارخانه درگیر بود. مدیریت مرکزی و تک نفره‌ی بلشویکی معطوف به تقویت قدرت چنین ارگان‌هایی بود. عبارت گلاوکیسم در متن، به این سیاست و روند اشاره دارد-

اقتصاد جنگی آلمان و سرویس پستی تصاویری از سازمان سوسیالیستی بودند، یعنی، سازمان اقتصادی تمام و کمال، با خصلت بوروکراتیک، که از بالا بطور تمرکز یافته کنترل شده است. او صرفاً جنبه‌ی تکنیکی، و نه جنبه‌ی پرولتاری و اجتماعی سوسیالیستی را می‌دید. لنین همچنین نظرات خودش، و با وی بلشویسم در کل، را متکی بر درک‌های سوسیالیستی که از سوی هیلفردینگ میانه‌رو مطرح شده بود کرد. یعنی کسی که در کتاب «سرمایه‌ی مالی» اش تصویر ایده‌آلی از سرمایه‌داری کاملاً سازمان یافته ارائه داده بود. مساله‌ی واقعی در سوسیالیستی تولید یعنی بدست‌گیری کنترل موسسات و سازمان اقتصاد توسط طبقه کارگر و سازمان‌های طبقاتی‌اش، شوراهای کارخانه است؛ آنچه که بلشویسم کاملاً بر آن چشم پوشید. می‌باید بر آن چشم‌پوشی می‌شد چراکه نظریه مارکسیستی مجامع تولیدکنندگان آزاد و برابر مستقیماً در تقابل با اساس سلطه‌ی سازمان ژاکوبینی قرار دارد، و بعلاوه آنکه روسیه فاقد شرایط اقتصادی و اجتماعی لازم برای سوسیالیسم بود. مفهوم سوسیالیستی بلشویک‌ها از اینرو چیزی نیست جز یک اقتصاد کاپیتالیستی که توسط دولت کنترل شده، و از خارج و از بالا توسط بوروکراسی‌اش هدایت شده است. سوسیالیسم بلشویکی سرمایه‌داری سازمان یافته توسط دولت است.

۸. انترناسیونالیسم بلشویکی و مساله‌ی ملی

۵۰. طی جنگ دوم جهانی، بلشویک‌ها با شعار «تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی» بیانگر یک دیدگاه منسجم انترناسیونالی بودند، و خود را بعنوان مارکسیست‌های ثابت قدمی به نظر می‌رساندند. اما انترناسیونالیسم انقلابی شان همانقدر با تاکتیک‌شان در مبارزه برای انقلاب روسیه تعیین می‌شد که چرخش بعدی‌شان به نپ. توسل به پرولتاریای بین‌المللی تنها یک جنبه از طرح وسیع سیاست کسب حمایت بین‌المللی از انقلاب روسیه بود. جنبه‌ی دیگر، سیاست و تبلیغ «خودمختاری ملی» بود. در این سیاست--به نفع توسل به کسب پشتیبانی تمام طبقات در میان ملل معین-- چشم انداز طبقاتی حتی قاطعانه‌تر قربانی شد تا در مفهوم «انقلاب خلقی».

۵۱. این «انترناسیونالیسم دو طبقه» ای دو چهره‌ی بلشویک‌ها با وضعیت بین‌المللی روسیه و انقلابش منطبق بود. روسیه هم از نظر جغرافیایی و هم به لحاظ اجتماعی بین دو کانون سیستم جهانی امپریالیستی ایستاده بود. در روسیه، جایی که امپریالیسم فعال و جریانات منفعل استعمارگر با یکدیگر تلاقی کردند، سیستم فروپاشید. طبقات ارتجاعی روسیه برای جمع و جور کردن مجدد این سیستم نالایق بودند--همانطور که شکست قطعی‌شان در کودتای کورنیلف و سپس در جنگ داخلی این عدم لیاقت را به اثبات رساند. تنها خطر واقعی برای انقلاب روسیه مداخله امپریالیستی بود. فقط تعرض نظامی از سوی سرمایه‌ی امپریالیستی می‌توانست بلشویسم را سرنگون کند و تزاریسم را بازگرداند--رژیم کهنه‌ای که بطور همزمان هم بمتابه ابزار و هم بعنوان وسیله درون سیستم جهانی استثمار امپریالیستی ساخته شده بود. مساله‌ی دفاع فعال از بلشویسم علیه امپریالیسم جهانی، از اینرو، شامل ضدحمله در مراکز قدرت امپریالیستی می‌شد. این از طریق سیاست دوچهره‌ی بین‌المللی بلشویسم پدید آمد.

۵۲. بلشویسم با نظریه‌ی انقلاب جهانی پرولتاری یک حمله‌ی داخلی از سوی پرولتاریا را در قلب جهان امپریالیستی در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری گستراند. با سیاست «حق تعیین سرنوشت ملی» بلشویسم حمله‌ای را توسط دهقانان سرکوب شده‌ی خاور دور به مرکز استعماری امپریالیسم جهانی پروراند. در یک سیاست جهانی دو وجهی

که با چشم اندازهای عظیم تطبیق یافته بود، بلشویسم تلاش کرد تا بازوهای پرولتری و دهقانی انقلاب اش را تا گستره‌های بین‌المللی جهان سرمایه‌داری بگستراند.

۵۳. موضع بلشویسم در مورد «مساله‌ی ملی» موضعی عمل‌گرایانه است، از اینرو صرفاً موضعی مصلحتی برای انقلاب بورژوائی کشور خودش نیست - انقلابی که آرزو می‌شد با کمک شم ملی دهقانان و ملیت‌های سرکوب شده‌ی امپراطوری روسیه، تزاریسیم را سرنگون کند. این موضع در عین حال، انترناسیونالیسم دهقانی یک انقلاب بورژوائی است که در عصر امپریالیسم جهانی به سرانجام رسید و نمی‌توانست صرفاً با کمک یک سیاست تقابلی فعال و بین‌المللی در شبکه‌های امپریالیستی بماند.

۵۴. بلشویسم تلاش کرد تا دو سازمان بین‌المللی را بمثابة ابزارهای رهبری بلشویکی برای این سیاست کسب حمایت بین‌المللی از انقلاب بورژوائی پیروزمند در روسیه، ایجاد کند: یکی، انترناسیونال سوم، برای بسیج کارگران در کشورهای بسیار پیشرفته سرمایه‌داری، و دیگری، بین‌الملل دهقانان، به منزله سازمانی برای بسیج بلشویکی دهقانان آسیای خاوری. ایده‌ی انقلاب جهانی بعنوان اندیشه‌ی راهنمای نهایی این سیاست دو طبقه‌ی بین‌المللی ظاهر شد. ایده‌ای که در آن قرار بود انقلاب جهانی پرولتری (اروپائی-آمریکائی) و انقلاب ملی دهقانی (عمدتاً آسیای خاوری) در یک وحدت بین‌المللی سیاست جهانی بلشویکی، تحت رهبری اکید مسکو با یکدیگر میخ-پرچ شوند. از اینرو، «انقلاب جهانی» برای بلشویسم محتوای طبقاتی کاملاً متفاوتی داشت. دیگر هیچ چیز مشترکی با انقلاب جهانی پرولتری نداشت.

۵۵. سیاست بین‌المللی بلشویسم بنابراین ناظر بر تکرار انقلاب روسیه در مقیاسی جهانی، توسط بهره‌برداری همزمان از انقلابات پرولتری و دهقانی-بورژوائی است تا بدینوسیله، رهبری حزب بلشویک روسیه را فرماندهی یک سیستم جهانی بلشویکی کند که در آن منافع کمونیستی-پرولتاریائی و دهقانی-سرمایه‌داری بهم چفت شده باشد. این سیاست، تا آنجا مثمرتر بود که با ناآرام کردن مداوم دولت‌های سرمایه‌داری، خود را از تهاجم امپریالیستی محفوظ می‌داشت، و بدینطریق بدین طریق زمان می‌خرید تا رفته‌رفته با شیوه‌های سرمایه‌دارانه‌ی مناسبات تجاری، توافقات اقتصادی، و پیمان‌های غیرتجاری، مجدداً خود را درون سیستم امپریالیستی جهانی مستقر کند؛ و به روسیه فرصتی برای بازسازی بی‌مانع ملی و تعمیم موقعیت ملی خودش داد. سیاست دو جبهه‌ای بلشویسم بی‌فایده بود بدین معنا که تلاش برای پیشبرد سیاست‌های فعال بلشویکی در مقیاسی جهانی، در هر دو جنبه فروپاشید. تجربه‌ی انترناسیونال دهقانی با شکست سیاست بلشویکی در چین کاملاً درهم شکست. انترناسیونال سوم، پس از فروپاشی رقت‌انگیز حزب کمونیست آلمان، دیگر عاملی برای سیاست جهانی بلشویکی نیست. تلاش‌های عظیم برای نشا کردن سیاست بلشویکی روسیه در مناسبات جهانی، تاریخاً یک شکست است، و محدودیت‌های ملی و روسی بلشویسم را اثبات می‌کند. به هر حال، آزمون بلشویکی در سیاست قدرت (Machtpolitik) بین‌المللی، موجب زمان و فضائی برای عقب نشینی بلشویسم به موقعیت ملی (روسی)، و نیز تبدیل شدن به روش‌های کاپیتالیستی-امپریالیستی سیاست‌های بین‌المللی شد. از نظر تئوریک، این عقب‌نشینی بیان خود را در فرمول «سوسیالیسم در یک کشور» یافت. بدینطریق، پس از اینکه عملکرد اقتصاد روسی نقداً آنرا از مضمون طبقاتی پرولتری اش محو ساخته، و آنرا تبدیل به استتار گرایشات سرمایه‌داری دولتی‌ای کرده بود که در رفرمیسم و فاشیسم خرده بورژوائی نیز یافت می‌شد، پیوندهای بین

المللی با مفهوم «سوسیالیسم» را گسست.

۵۶. اکنون که نتایج ۱۵ سال دولت بلشویکی و اترناسیونال بلشویکی را داریم، در واقع اینکه آیا لنین در آستانه یا پیش از ایجاد کمینترن نظرات دیگری در مورد تاثیر این اترناسیونال بلشویکی داشت یا نداشت، مهم نیست. در عمل، بلشویسم با عبارت خودش «حق خود مختاری ملی»، جریاناتی را بسوی یک سیاست قدرت جهانی بلشویکی پرورش داده است. از طریق کمینترن نیز، بشدت به پیامدی کمک کرد که پرولتاریای اروپائی قادر نشد تا به قله‌ی بصیرت کمونیستی انقلابی صعود کند و در عوض در باتلاق درک‌های رفرمیستی که توسط بلشویسم احیا و با سخنوری‌های انقلابی تزئین شده گیر کرد. از اینرو، چنان شد که مفهوم «میهن روسی» سنگ بنای کل سیاست احزاب بلشویک شد، در حالیکه برای کمونیسم پرولتاری، طبقه کارگر بین‌المللی محور تمام جهت‌گیری‌های بین‌المللی است.

۹. بلشویسم دولتی و کمینترن

۵۷. استقرار دولت شوروی، استقرار حکومت حزب ماکیاولیسم بلشویکی بود. اساس جامعه شناختی این قدرت دولتی، از طبقات حامی‌اش که مرکب از پرولتاریا و دهقانان روسی بود مستقل شد و عنصر اجتماعی نوینی از بوروکراسی بلشویکی ساخت. پرولتاریا، زنجیر شده به اسلوب‌های عضویت اجباری در اتحادیه‌ها و تروریسم چکا، پایه‌ی اقتصاد دولتی بطور بوروکراتیک کنترل شده‌ی بلشویکی را تشکیل داد. دهقانان، گرایش‌های سرمایه‌داری خصوصی آن اقتصاد را در صفوف خود مستتر کردند و هنوز می‌کنند. دولت شوروی در سیاست داخلی‌اش مداوماً بین این دو گرایش به پس و پیش پرتاب شد. کوشید تا بر آنها از طریق روش‌های سازمانی‌خشن، مثل خط مشی برنامه‌ریزی پنج ساله و اشتراکی کردن اجباری، چیره شود. اما این کار در عمل، با فشار بیش از حد و تحمل‌ناپذیر روی کارگران و دهقانان، تا حد انفجار تضادهای اقتصادی، فقط به مشکلات اقتصادی افزود. تجربه‌ی اقتصاد دولتی بطور بوروکراتیک برنامه‌ریزی شده به هیچ وجه نمی‌تواند بعنوان یک موفقیت کامل تلقی شود. طوفان‌های عظیم بین‌المللی که روسیه را تهدید می‌کنند، تضادهای سیستم اقتصادی‌اش را چنان افزایش می‌دهند که غیرقابل تحمل شوند و می‌توانند فروپاشی این تجربه‌ی غول‌آسای تاکنونی اقتصادی را تسریع کنند.

۵۸. خصلت درونی اقتصاد روسیه توسط این شرایط تعیین شده است: این خصلت متکی به پایه‌ی تولید کالائی است؛ مطابق با دیدگاه سوددهی سرمایه‌دارانه هدایت می‌شود؛ یک سیستم قطعی سرمایه‌دارانه‌ی مزدی و تسریع تولید را آشکار می‌سازد؛ عقلانیت سرمایه‌دارانه را به حد اعلایش پالایش داده است. اقتصاد بلشویکی تولید دولتی با روش‌های سرمایه‌دارانه است.

۵۹. این شکل دولتی تولید نیز ارزش اضافی تولید می‌کند، که به بالاترین میزان از کارگران دوشیده می‌شود. دولت روسیه، مطمئناً هیچ طبقه‌ای از مردم را نشان نمی‌دهد که مستقیماً و منفرداً از تولید ارزش اضافی بهره‌مند باشند. اما، این ارزش اضافی را از طریق دستگاه بوروکراتیک و انگلی بمثابة یک کل بجیب می‌زند. گذشته از حفظ پرهزینه‌ی خودش، ارزش اضافی تولید شده به توسعه‌ی تولید، حمایت از طبقه دهقان، و بمثابة وسیله‌ای برای تسویه پرداخت اوراق قرضه‌ی خارجی دولت خدمت می‌کند. بدین منظور که، علاوه بر عنصر انگلی اقتصادی بوروکراسی حاکم،

دهقانان روسی بعنوان بخش مجزای سرمایه‌ی جهانی از ارزش اضافی تولیدی کارگران بهره‌مند شوند. اقتصاد دولتی روسیه بنابراین اقتصاد استثماری و تولید سود است. این شکل، سرمایه‌داری دولتی تحت شرایط تاریخاً منحصر بفرد رژیم بلشویکی است، و در نتیجه، بیانگر نوعی دیگر و پیشرفته‌تر از تولید سرمایه‌دارانه‌ای است که حتی بزرگترین و پیشرفته‌ترین کشورها تاکنون نشان داده‌اند.

۶۰. واقعیت سرمایه‌داری دولتی بلشویکی مجدداً مساله‌ی رهائی پرولتاریای روسی را از نو در دستور کار قرار می‌دهد. انقلاب جدید پرولتاریائی در روسیه بر علیه بوروکراسی بلشویکی و دولت متبوعش و نیز بر علیه کشاورزی سرمایه‌دارانه، که از نظر سیاسی در کلکتیوها تقویت شد، تنها می‌تواند در ارتباط با انقلاب پرولتاریائی نوین در دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری ادامه یابد. این انقلاب نوین پرولتاریائی در روسیه همانقدر اجتناب‌ناپذیر است که انقلاب پرولتاریائی در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، با اینکه دوره‌ی سرمایه‌داری دولتی بلشویکی و سیاست صنعتی کردن سنگین شانس آنرا بسیار بالا برده است.

۶۱. سیاست خارجی اتحاد شوروی تابع نظریه‌ی تامین موقعیت حزب بلشویک و دستگاه دولتی‌ای که این حزب آنرا کنترل می‌کند بوده است. از نظر اقتصادی، حکومت روسیه برای جلب حمایت از بنای صنعتی‌اش که با اعمال فشار شدید به جلو سوق داده شد، مبارزه کرد. انزوای اقتصاد روسیه‌ی شوروی منجر به سیاست پرتنش خاتمه دادن به استبداد تحمیلی و در عین حال حفظ کنترل بر انحصار تجارت خارجی شد. قراردادهای تجاری، توافقات برای اعطای امتیازات، و نیز توافقات اعتباری گسترده، مجدداً پیوندهای اقتصاد دولتی روسیه را با تولید جهانی سرمایه‌داری و بازارهایش برقرار ساخت، بازارهایی که روسیه در آن بخشاً بعنوان مشتری، و بخشاً به منزله رقیبی سرسخت وارد شد. از سوی دیگر، سیاست اقتصادی پیوست به سرمایه‌ی جهانی، حکومت شوروی را واداشت تا مناسبات دوستانه و صلح آمیزی را با قدرت‌های سرمایه‌داری پیروانند. اصول سیاست جهانی بلشویکی، آنجا که هنوز پرورده می‌شد، بطور اپورتونیستی تابع قرارداد عریان تجاری می‌شد. تمامیت سیاست خارجی حکومت شوروی مهر دیپلماسی نمونه‌وار سرمایه‌داری خورد، و از اینرو، در حوزه‌ی جهانی بطور قطع تئوری بلشویکی را از پراتیک بلشویکی گسست.

۶۲. در مرکز تبلیغات خارجی کمینترن، بلشویسم تز «محاصره‌ی امپریالیستی اتحاد شوروی» را قرار داد، با اینکه چنین عبارتی به هیچ وجه با خطوط پیچیده‌ی تضادهای منافع امپریالیستی و گروه‌بندی‌های مداوماً متغیر آن سازگار نبود. کمینترن کوشش نمود تا برای پیشبرد سیاست خارجی‌اش پرولتاریای بین‌المللی را بسیج کند، و از طریق بخشاً پارلمانی، بخشاً سیاست کودتاگرایانه از سوی احزاب کمونیست، درون کشورهای سرمایه‌داری ایجاد ناآرامی کند تا بدین طریق موقعیت دیپلماتیک و اقتصادی اتحاد شوروی تقویت شود.

۶۳. تقابل‌های بین اتحاد شوروی و قدرت‌های امپریالیستی به پاد-تبلیغات ایدئولوژیک کمینترن تحت شعارهای «تهدید جنگ علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» و «از اتحاد شوروی حمایت کنید» کشیده شد. در آنجا که کارگران در این تقابل‌ها به منزله تنها نیرو و نیروی تعیین کننده در سیاست جهانی معرفی می‌شدند، از دستیابی‌شان به بصیرتی از واقعیت عملی سیاست بین‌المللی ممانعت می‌شد. حامیان احزاب کمونیست پیش از هرچیز مدافعین چشم و گوش بسته و اپورتونیست اتحاد شوروی شدند و در نادانی از اینکه اتحاد شوروی مدت‌ها پیش از این عاملی

تمام عیار در سیاست‌های جهانی امپریالیستی شده بود، نگهداشته شدند.

۶۴. غرش مداوم زنگ خطر در مورد جنگ قریب‌الوقوع توسط قدرت‌های متولفه علیه اتحاد شوروی، در سیاست‌های داخلی، در خدمت توجیه تشدید میلیتاریزه کردن کار و افزایش فشار بر پرولتاریای روسیه بود. همزمان اما، اتحاد شوروی در احتراز بی قید و شرط از درگیری نظامی با دولت‌های دیگر بیشترین منافع را داشت و دارد. حیات حکومت بلشویکی از نظر داخلی وابسته به اقدامات وسیع جهت اجتناب از هرگونه تشنج در حوزه‌ی سیاست خارجی، چه نظامی و چه انقلابی است. بنابراین کمیترن، در فراخوان متناقض‌اش با تئوری و تبلیغات سابق‌اش، عملاً یک سیاست خرابکاری و اخلال را در رابطه با تمام تحولات واقعی انقلابی پرولتری به پیش برد، و در مورد احزاب کمونیست، بنوعی آشکار این درک را گستراند که پیش از آنکه انقلاب پرولتری در اروپا بتواند به پیش رانده شود، اول باید ساختمان اتحاد شوروی تضمین شود. از سوی دیگر، حکومت روسیه مطمئناً بخاطر حیثیت خود، ژست‌های قوی‌ای علیه قدرت‌های امپریالیستی گرفته، اما در عمل همیشه تسلیم‌شان شده است. «فروش» خط آهن منچوری نمونه‌ای از تسلیم بدون مقاومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در برابر حریف امپریالیست است. برعکس، برسمیت‌شناسی بسیار عجولانه‌ی اتحاد شوروی از سوی ایالات متحده، در همان مقطع زمانی، اثباتی است از اینکه قدرت‌های امپریالیستی در چارچوب سیاست‌های مبتنی بر منافع متضادشان، همچنین می‌دانند که چگونه به عاملی که شوروی نماد آن است ارزش مثبتی بدهند. اما اتحاد شوروی با برقراری و گسترش مخصوصاً اقتصادی روابط خود با فاشیسم ایتالیائی و آلمان هیتلری، پیوندش را بخصوص مستند ساخت. اتحاد شوروی بمثابة حامی اقتصادی و در نتیجه همچنین سیاسی قابل اعتماد ارتجاعی‌ترین دیکتاتوری‌های فاشیستی در اروپا ظاهر می‌شود.

۶۵. سیاست تفاهم بی قید و شرط اتحاد شوروی با دولت‌های امپریالیستی فقط زمینه‌های اقتصادی ندارد. صرفاً بیانی از ضعف نظامی هم نیست. «سیاست صلح» اتحاد شوروی، در واقع، بکلی و بطور قطع در گرو وضعیت داخلی بلشویسم است. وجودش بعنوان یک نیروی دولتی مستقل وابسته به موفقیت‌اش در حفظ توازن بین دهقانان و کارگران تحت استیلای خود می‌باشد. برغم پیشرفت حاصله در صنعتی شدن کشور، موقعیت دهقان روسی هنوز بشدت قوی است. اولاً اینکه، با وجود تمام سیاست‌های سرکوب‌گرانه از بالا، هنوز در مقیاس وسیعی تغذیه‌ی کشور در دست‌اش قرار دارد. دوماً، کلکتیویزاسیون (اشتراکی کردن/شدن) نه تنها اقتصاد، بلکه همچنین قدرت سیاسی دهقانان، که مثل قبل هنوز برای منافع خصوصی سرمایه‌دارانه مبارزه می‌کنند، را تقویت نمود. (چراکه «کلکتیویزاسیون» در روسیه به معنای یک اتحاد مشترک دهقانان با مالک خصوصی با حفظ شیوه‌های سرمایه‌دارانه حسابداری و توزیع است.) سوماً، و بالاخره، یک جنگ و تسلیح توده‌ای دهقانان شرایطی را برای یک قیام قهرآمیز و احیا شده‌ی دهقانی علیه سیستم بلشویکی بوجود خواهد آورد؛ درست همانطور که، از سوی دیگر، انقلاب توسط پرولتاریای اروپائی، یک قیام آشکار کارگران روسیه را نیز ممکن خواهد ساخت. بر اساس این زمینه‌ها، سیاست تفاهم بین حکومت شوروی و قدرت‌های امپریالیستی برای حکومت مطلقه بلشویکی ضرورت حیاتی دارد.

۶۶. خود کمیترن ابزاری برای سوءاستفاده از طبقه کارگر بین‌المللی جهت اهداف اپورتونیستی تجلیل ملی و سیاست امنیتی بین‌المللی دولت شوروی شده است. کمیترن در بخش‌های غیرروسی، از ترکیب کادرهای انقلابی پرولتاریای اروپائی عروج یافت. با استفاده از اتوریته‌ی انقلاب بلشویکی، اصول سازمانی و تاکتیک‌های بلشویسم

بزور با بیرحمانه‌ترین شیوه‌ها و بی‌اعتنا به انشعاب‌های بلافاصله بر کمینترن تحمیل شد. کمیته اجرائی کمینترن -- ابزار دیگری برای رهبری بوروکراسی حکومتی روسیه -- فرمانده مطلق تمام احزاب کمونیست گشت، و سیاست شان کاملاً از منافع واقعی انقلاب طبقه کارگر بین‌المللی جدا شد. شعارهای انقلابی و قطعنامه‌ها بمثابة پوششی برای سیاست‌های ضدانقلابی کمینترن و احزابش مفید بودند. احزابی که بشیوهی بلشویکی در خیانت و عوام‌فریبی لگام گسیخته نسبت به طبقه کارگر به همان میزان احزاب سوسیال‌دمکراتیک ماهر شدند. درست همانطور که رفرمیسم، به لحاظ تاریخی، با درهم‌آمیزی ساختاری‌اش با سرمایه‌داری غرق شد، کمینترن نیز با پیوند از طریق دستگاهش با سیاست‌های سرمایه‌دارانه‌ی اتحاد شوروی متحمل ورشکستگی شد.

۱۰. بلشویسم و طبقه کارگر بین‌المللی

۶۷. بلشویسم بمنظور متلاشی ساختن خودکامه‌گی فئودالی-سرمایه‌داری، با یک استراتژی عظیم برگرداندن همه چیز به نفع خود، با متصل نمودن منافع متضاد طبقاتی پرولتاریا و دهقانان به یکدیگر، به کمک بصیرت در خصلت طبقاتی قوانین توسعه اجتماعی، پرولتاریای متمایل به سوسیالیسم و دهقان متمایل به سرمایه‌داری را تحت یک رهبری دیکتاتور منشانه‌ی روشنفکران ژاکوبینی علیه دولت مستبد، فئودالی و بورژوائی، در یک قیام انقلابی به هم نزدیک کرد.

۶۸. بلشویسم، از این قرار، نه تنها بمثابة یک راهنما برای سیاست انقلابی پرولتاریای بین‌المللی غیرقابل استفاده است، بلکه یکی از سنگین‌ترین و خطرناک‌ترین موانع آن است. مبارزه علیه ایدئولوژی بلشویکی، علیه پراتیک‌های بلشویکی، و لذا علیه گروه‌هایی که در جستجوی تثبیت و تحکیم مجدد موقعیت بلشویک‌ها درون پرولتاریا هستند، یکی از نخستین وظایف مبارزه برای سمت‌گیری انقلابی طبقه کارگر است. سیاست پرولتری تنها می‌تواند از بستر طبقاتی پرولتاریائی، و از شیوه‌ها و اشکال سازمانی‌ای که از آنجا برگرفته شده‌اند توسعه یابد.